

بعد از چهل سال!

تصرف پایگاه دکل مریوان و سه شبانه روز نبرد حماسی، علیه نیروهای سرکوبگر رژیم اسلامی

سال هاست دوست دارم بخشی از فعالیت های يك دوره از زندگی خود و همزمان کمونیسم در ناحیه مریوان در صفوف کومله در کردستان را باز گو کنم. بازگو کردن و به تحریر درآوردن این تاریخ میتواند کمکی باشد تا نسل جوان از آن مطلع شوند و شاید بتوانند از تجارب آن دوره استفاده کنند. اما کار برای امرار معاش و فعالیت سیاسی و مسئولیتهای حزبی که تا امروز هم ادامه دارد مانع از آن شده. هر چند گاه نوشته هایی کوتاهی در این رابطه نوشته ام. بیست و چند سال قبل جزوه بیست صفحه ای در مورد کوچ مردم مریوان را نوشتم و پس از آن نوشته هایی به مناسبت واقعه بیست و سه تیر مریوان، فرمان جهاد خمینی علیه مردم کردستان، حمله و گرفتن صندوق آرای انتخابات سال ۶۰ در روستای سرنژمار زمانیکه خامنه ای کاندید ریاست جمهوری بود را نوشتم.

امروز هم تصمیم گرفتم، شرح یکی از فعالیت های نظامی آندوره را که بیش از سه شبانه روز درگیر يك جنگ بتمام معنی با سرکوبگران رژیم هار اسلامی بودیم را تا آنجائیکه حافظه ام قد میدهد، بنویسم. با توجه به اینکه چهل سال از آن واقعه میگذرد برای تدقیق این نوشته با تعدادی از رفقای دخیل در آن عملیات تماس گرفته و از آنها هم کمک گرفتم. این را هم میدانم قطعاً همه گوشه و زوایایی آن مجموعه عملیات متهورانه را نمیتوانم بیاد داشته باشم و یا اسامی رفقای را که در آن دخیل بوده اند را فراموش نکرده باشم. بابت این کمبود و نقائص مرا ببخشید. بعد از اشغال شهرهای کردستان نیروهای پیشمرگ کومله به مناطق روستایی در اطراف شهرها عقب نشینی کرد. رژیم مرتب با حمله به این مناطق تلاش داشت مناطق بیشتری را که نیروهای پیشمرگ آنجا مستقر بودند به اشغال خود در آورد. تعرضات نیروهای سرکوبگر، با مقاومت نیروهای پیشمرگ روبرو میشد و شهرها علیرغم اینکه در تصرف رژیم بودند، مورد تعرض نیروی پیشمرگ قرار میگرفت. کمین گذاری در مسیر آمد و رفت نیز تلفات زیادی را روزانه از نیروهای رژیم میگرفت.

با ادامه تعرضات رژیم در سال ۱۳۶۰ مقر و پایگاههای ما از چم شامیان، به منطقه سرشیو سقر انتقال یافت. کمیته ناحیه مریوان در روستای گوگجه، کمیته بخش در روستای قمچیان و هیز کاک فواد که بعداً به "گردان کاک فواد" تغییر نام داد در روستای تووه سوران واقع در جاده مریوان - سقر مستقر شد و فعالیت های خود را ادامه داد. این در حالی بود که مقر فرماندهی نیروهای رژیم در روستای چناره بمدت دوسال در پنج کیلومتری ما قرار داشت و در طی این دو سال هفت بار به مقرهای ما حمله کردند. از این هفت حمله شش حمله آنها را با قدرت در هم شکستیم. بار آخر آنها موفق شدند روستای تووه سوران و پایگاههای ما را به اشغال درآورند و هفت تن از رفقای عزیز ما را از جمله رفیق عطار رستمی، کمونیست خوشنام و محبوب مردم منطقه و عضو کمیته ناحیه را از دست دادیم. من در این نوشته فقط به شرح یکی از حملات رژیم میپردازم.

بعد از تعرضات مداوم رژیم مدتی نیروهای پیشمرگ در حالت دفاعی بودند. فرماندهی نیروهای کومله در نواحی مختلف برای برون رفت از این وضعیت به تلاش و برنامه ریزی برای تعرض به پایگاهها و مقرات رژیم دست زد. از وقتی که شهرها به اشغال در آمده بودند، تلاش های زیادی شد تا در مناطق مشخصی، پایگاههای نیروهای رژیم را بتصرف درآید. اما اکثر این طرحها ناموفق بودند. آخرین مورد طرح تسخیر پایگاههای رژیم در روستای خوش مقام در ناحیه دیواندره بود. علیرغم اینکه بیشتر مقرات بسیجی ها و مزدوران محلی بتصرف رفقای ما درآمده بود، در نهایت موفق به تصرف کامل نشده و مجبور به عقب نشینی شدند.

عملیات خوش مقام بسیار جسورانه و مبتکرانه و نقشه مند بود. بعد از عملیات خوش مقام رفیق مظفر محمدی جزوه ای تحت نام (این طلسم کی خواهد شکست؟) "منظور تسخیر پایگاه بود" در نشریه داخلی مشعل آندوره نوشت. البته دیگر عملیات نظامی مانند کمین گذاری و حمله به مقرهای شهرها، اسارت نیروهای تامین جاده ها مرتب در جریان بود و نیروهای رژیم مرتباً متحمل تلفات میشدند.

در همین راستا ما نیز در ناحیه مریوان تصمیم گرفتیم فکر تسخیر پایگاه سرکوبگران باشیم و این طلسم را بشکنیم. قبل از آن دو عملیات کمین گذاری در دستور قرار گرفت، کمین اول در منطقه کلاترزان، در محلی بنام "سه رزه لاوا" و کمین دوم در جاده سقر مریوان مابین روستاهای گماره لنگ و دوویسه با موفقیت انجام شدند. در این عملیات ها، تعداد زیادی از نیروهای سرکوبگر کشته و ۲۲ نفر اسیر و اسلحه و مهمات زیادی به غنیمت گرفته شد.

بعد از این دو عملیات موفق، تصمیم گرفتیم برای تصرف پایگاه دکل مریوان اقدام کنیم بود. این پایگاه مسلط بر شهر مریوان بر بلندی بنام (قه لای بیسه ران) واقع بود. ما بخاطر امکانات مردمی که داشتیم از کل اطلاعات پایگاه از جمله تعداد نفرات، اسلحه سنگین و سبک و مهمات و روحیات فرمانده و پرسنل مستقر در آنجا مطلع بودیم.

برای انجام اینکار در روستای تووه سوران جلسه ای با مسئولین واحدهای پیشمرگ (په ل و دسته) گرفتیم. تشریح و توضیح طرح عملیات با اشتیاق زیاد حاضرین روبرو شد. همه مصمم بودند که این پایگاه را تصرف کنیم. برسم همیشگی نیروی پیشمرگ کومله رفقا مرتب از من میخواستند در گروه پیشروی برای حمله به سنگر نگهبانی سازمان داده شوند.



برای انجام این عملیات قبلا تصمیم گرفته بودیم به نسبت سایر عملیات تعداد بیشتری از مسئولین شرکت کنند و در جلسه شعار " پیشروان به پیش " طرح شد. البته بعدا این شعار در نوشته ای داخلی توسط رفیق حمه سور "حسین مرادبیگی" فرمانده نظامی وقت کومله بدرست مورد نقد گرفت.

لازم است اینجا اشاره کنم در طی این رشته عملیات چند روزه غیر از واحد های رزمی هیز کاک فواد، یک واحد از رفقای هیز کاوه دیواندره به فرماندهی رفیق حسن کاکه و ندی "حسن کانی چرمو" شرکت فعال داشتند. از تووه سوران تا دکل مریوان فاصله زیادی بود. همه مسیر را می بایست پیاده طی کنیم. اما عزم جزم رفقا برای انجام اینکار خستگی نمیشناخت. انواع مسیرها از سربالایی و شیب دار تا صاف و سنگلاخ را در طی مسیر میبایست طی کنیم. نیاز برای یک شب استراحت باید با احتیاط کامل و بدون اینکه کسی متوجه حرکت ما بطرف شهر شود انجام میشد. غافلگیر کردن نیروهای رژیم از فاکتورهای مهم این عملیات بود. بعد از پیاده روی طولانی غروب به روستای "شه رکه" رسیدیم و در منزل چند تن از هواداران نزدیک خود استراحت کردیم.

بعد از استراحت "شه رکه" را بجا گذاشته و بطرف روستای چاوک حرکت کردیم. رفیق عبه دارابی مسئول وقت ناحیه مریوان همراه ما بود وی همراه یک تیم از رفقای پیشمرگ در روستای "شه رکه" ماندند تا هنگام بازگشت ما از عملیات، امنیت آنجا را تأمین نمایند.

من مسئول عملیات و عبه دلیر "کهنه پوشی" معاون عملیات بود. در نزدیکی روستای چاوک برف بشدت میبارید ۴۸ ساعت مسیر کوه ها و دره ها را پیموده بودیم. در فاصله روستای چاوک تا پایگاه دکل استراحت کوتاه چند دقیقه ای داشتیم علیرغم بارش برف چند رفیق از فرط خستگی خوابشان برد. رفقای پیشنهاد کردند نیم ساعت در روستای چاوک استراحت کنیم. من مخالفت کردم زیرا مطمئن بودم با آن درجه از خستگی به راه افتادن دوباره ساعتها طول خواهد کشید. وقت کمی در اختیار داشتیم و میدانستم از چاوک تا پایگاه دکل با توجه به خستگی زیاد و بارش برف به زمان زیادی نیاز داشتیم و بهمین خاطر مسیر را ادامه دادیم. در دامنه کوه یک تیم به مسئولیت رفیق ناصر رستمی مستقر شدند تا تأمین عقب نشینی ما را بعهده بگیرند. دوراس قاطری را که با خود برده بودیم بدلیل نگرانی از لو رفتن آنجا بجا گذاشتیم. نقشه این بود که بسیار سریع کارمان را انجام دهیم تا با سرعت بتوانیم بعد از انجام عملیات خودمان را به روستاهای شه رکه و گاکل برسانیم زیرا نیروهای رژیم هم از شهر و هم از پادگان نظامی مریوان که در ۵ کیلومتری ما قرار داشت میتوانستند ما را تعقیب کرده و از نیروی پیشمرگ تلفات بگیرند، نیروهای رژیم میتوانستند ظرف ده دقیقه نیرو به آنجا بفرستند و با ما درگیر شوند به این لحاظ برای ما مهم بود در حومه شهر درگیر نشویم تا آنها نتوانند بسرعت تمرکز نیرو کنند. میبایستی آنقدر زمان داشته باشیم که خود را به جنگل های شه رکه و گاکل برسانیم زیرا هم شناخت دقیقی از آن مناطق داشتیم و هم مردم آن روستاها حامی و پشتیبان ما بودند. این دو آبادی دور از جاده بود و نیروهای رژیم نمیتوانستند فوری به آنجا برسند در نتیجه ما از توان در هم شکستن آنها برخوردار بودیم. مصمم بودن ما و اراده ای که برای در شکستن این طلسم داشتیم به ما انرژی میداد. بعد از نیم ساعت خودمان را به اطراف پایگاه رساندیم. اطلاع داشتیم دو نگهبان دارند و ما میبایست بدون اینکه به آنها امکان هیچگونه عکس العملی بدهیم دستگیرشان کنیم.

از بالای بلندی چراغهای شهر مریوان و سمت راست دریاچه زیبای زریبار را میدیدیم. حسرت دوری از شهر مریوان، خاطره های سال ها زندگی را برای همه ما که مریوان شهر زادگاهمان بود را زنده میکرد. میبایستی به سرعت دست بکار میشدیم. همه اطلاعات همانطو بود که بما داده بودند ساعت یک نیمه شب هنگامی که پایگاه را محاصره کرده بودیم. همه واحد ها در محل تعیین شده مستقر شدند، همزمان به هر دو نگهبان حمله کردیم. آنها مطلقا انتظار حضور ما در آن نزدیکی را نداشتند. در یک لحظه هر دو بدون سر و صدا غافلگیر و خلع سلاح شدند. تیم های دیگر ما در کنار محل خواب مابقی نیروهای رژیم مستقر شده و همزمان وارد اطاق استراحت آنها شده و از خواب بیدارشان کردیم.

نیروهای رژیم هاج و واج و غافلگیر شده، فقط به ما نگاه میکردند طوری که انگار خواب می بینند. بلافاصله به آنها گفتیم ما نیروی کومله هستیم. به آنها اعلام کردیم نگران نباشید نزد ما امنیت دارید. قبل از ترك پایگاه از آن ارتفاع بلند بار دیگر در اوج غرورناشی از تسخیر موفقیت آمیز پایگاه نیروهای سرکوبگر، به تماشای شهر و دریاچه زریبار پرداختیم.

به سختی از تماشای شهر دل کنديم، اسرا و اسلحه های سبك و همه مهمات موجود و تداركات و مواد غذایی را با خود همراه آوردیم. يك قبضه دوشكای ضد هوایی هم در میان اسلحه و مهمات بود که رفیق جانباخته امین ده ره وزان، آن را با خود از کوه پایین آورد. دوشکا و اسلحه ها و مهمات و تداركات را بر دو راس قاطری که در نزد رفقا جا گذاشته بودیم سوار کرده و بسرعت بطرف روستای "شه رکه" حرکت کردیم. بخاطر ندارم چند ساعت طول کشید و چگونه همه مسیر و بخصوص آنهمه سربالایی را طی کردیم تا به روستای "شه رکه" رسیدیم. موفقیت عملیات انرژی تازه ای به همه ما داده بود. رفقای پیشمرگ که همراه رفیق عبه دارابی بودند، نگهبانی و امنیت ما را تا ظهر بعهدہ گرفتند و سپس بعد از چند ساعت استراحت و در میان بدرقه گرم مردم روستا همراه با اسرا، بطرف تووه سوران حرکت کرد



بعد از طی مسافت ده ساعته خودمان را به روستای "وشکلان" که در يك ساعتی روستای تووه سوران قرار داشت رساندیم. ساکنین این روستا بیشتر از ۱۰ تا ۱۲ خانوار نبودند. ما در منازل مردم زحمتکش آنجا برای غذا و استراحت تقسیم شدیم. مردم زحمتکش این روستای کوچک با مهربانی و سخاوت تمام از ما پذیرایی کردند. رفقای پیشمرگ بسیار خسته بودند و در هر خانه ای که بودیم يك نفر نگهبانی میداد. یادم است من بقدری خسته بودم هنگام غذا خوردن (سیب زمینی کوبیده و سرخ شده با روغن حیوانی) غذای مورد علاقه ام، لقمه از دستم افتاد و خوابم برد. شاید نیمه های شب بود نگهبان واحدی که در آن منزل استراحت میکردیم رفیق شریف مولینان بود، من را بیدار کرد و گفت، جاش و پاسدار وارد روستا شده و دم در هستند. جاش ها فکر کرده بودند شریف صاحب خانه است و به او گفته بودند در را باز کن، میاییم و چند ساعتی استراحت میکنیم و سپس میرویم. آنها بیخبر بودند که ما در روستا هستیم. نیروهای رژیم بعد از اینکه ظهر همانروز متوجه میشوند که پایگاه دکل تصرف شده، خود را برای حمله به تووه سوران آماده کرده و جاشها و پاسداران را بطرف روستای تووه سوران روانه کرده بودند که بخشی از آنها به روستای "وه شکه لان" آمده بودند تا بعد از استراحت خود را به ارتفاعات پشت روستای تووه سوران برسانند.

شریف به جاش ها گفته بود چشم الان پایین میایم و در را برایتان باز میکنم. وقتی شریف بمن گفت بیسیم را باز کردم باهمه مسئولین واحدها تماس گرفتم تا آنها را از حضور نیروهای رژیم مطلع کنم اما هیچیک از مسئولین واحدها جواب ندادند. آن سال ها امکانات ارتباطی خوبی برای تماس با همدیگر نداشتیم. بیسیم های ما دستگاههایی بود که از ارتش به غنیمت گرفته بودیم. تصمیم گرفتم اگر به این دو مزدور حمله کنیم به محض تیراندازی رفقا دردیگر خانه های آبادی بیدار میشوند و تماس برقرار خواهد شد.

به شریف گفتم دو دقیقه آنها را سرگرم کند تا رفقای پیشمرگ را بیدار و آماده کنم. بلافاصله به دو نفر از آنها از جمله کریم لاویسان که بسیار جسور بود و متاسفانه بعدا به صفوف رژیم پیوست و در جنگ با ما کشته شد، گفتم در را باز کن و به این دو جاش شلیک کن بدون اینکه به آنها فرصت هیچ عکس العملی بدهی. کریم همین کار را کرد و به محض شروع تیراندازی همه رفقا بیدار شدند و درگیری در تمام روستا شروع شد. روستای کوچک وشکلان يك پارچه آتش بود، بعد از گذشت مدت کوتاهی از درگیری و ردوبدل کردن آتش تعدادی از آنها کشته و بقیه پا بفرار گذاشتند. در جریان این درگیری رفیق جانباخته هوشنگ مجاوری که پزشکیار ماهر و کادر باتجربه ای بود از ناحیه شکم مورد اصابت گلوله قرار گرفت و زخمی شد. رفیق حسن کاکه وندی در این مورد تجربه داشت. او اقدامات اولیه را انجام داد تا رفیق عثمان حقیقت به نزد هوشنگ آمد و مداوای لازم را برای جلوگیری از خونریزی بیشتر رفیق هوشنگ انجام داد. تصمیم گرفتیم فوری رفیق هوشنگ و اسرا و غنائم را به مقر کمیته ناحیه در روستای گوگجه که در دامنه کوههای چهل چشمه قرار داشت، بفرستیم همینکار را در مشورت با رفقای دیگر انجام دادم. بیش بینی کرده بودیم رژیم بعد از تصرف پایگاه دکل برای تلافی این شکست ممکن است به پایگاههای ما در تووه سوران حمله کند. فکر این را هم کرده بودیم بهمین

خاطر نیروی رزمی و کافی را برای تقابل با این تعرض در تووه سوران مستقر کرده بودیم. در این رابطه من و رفقای جانبازانه از جمله محمود دهقانی مشهور به "خوله سور" جمال آمانه، امین ده ره وزان، نصرالله از رفقای هیز کاوه دیواندره و یک رفیق بسیار جسور و فداکاری که نخواست نامش آورده شود بطرف ارتفاعات مشرف بر جاده مریوان - سفر براه افتادیم.

وقتی به بالای کوه رسیدیم اول صبح بود. از آن بالا، ستون نیروهای رژیم شامل دهها تانک و نفربر و ماشین های نظامی را مشاهده کردیم که بطرف تووه سوران در حرکت هستند.

بخشی از این نیروها، به نزدیکی تووه سوران رسیده و با کمین رفقای ما روبرو شدند و همزمان درگیری شروع شد. رفقا عطا رستمی، لطیف نیک پی، مجید حسینی، محمد احمدی مشهور به "حمه عاسه" و عبه خندان و جه لال وله ژیر، هر کدام بخشی از آن مقاومت قهرمانانه را فرماندهی میکردند.

ما هم از بالای کوه محلی را برای حمله به آنها در نظر گرفتیم محلی که مسلط بر جاده بود. از آنجا میتوانستیم کمر ستون نظامی رژیم که بدون داشتن تأمین در نقاط حساس مسلط بر جاده تا نزدیکی تووه سوران پیش رفته بود را مورد حمله قرار دهیم و کمر ستون را بشکنیم و بطور واقع هم همین کار را کردیم. نیروهای رژیم را در هم شکستیم.

علیرغم تلاش زیاد تماس ما با رفقای مستقر در تووه سوران برقرار نشد. ما رفقای خودمان و محل استقرار آنها را میدیدیم اما آنها از حضور ما خبر نداشتند. تیم ما با استفاده از پوشش جنگل خود را به تپه ای که فقط بیست متر با جاده فاصله داشت رساندیم. آن محل به دراو "اسانه ورچ" و یا کاسارو مشهور است. به محض استقرار نیروها و

خوروهایشان که مملو از مزدوران پاسدار و بسیجی بود از فاصله نزدیک آنها را زیر آتش گرفتیم و جنگ سختی در گرفت. مزدورانی که در تووه سوران با مقاومت رفقای ما روبرو شده و پا بفرار گذاشته بر روی جاده به عقب بر میگشتند غافل از اینکه به کمین ما میافتند آنها از حضور ما اطلاع نداشتند. فرماندهی آنها از هم گسیخته بود و

نمیدانستند ماجرا چیست؟ در کمینگاه راه پیشروی آنها را سد کرده بودیم، آن بخش از نیروها هم که قبل از استقرار ما از آنجا رد شده بودند، در مابین ما و رفقای مستقر در روستای "تووه سوران" گیر افتاده بودند. سرکوبگران برای اینکه

بتوانند نیروهای از هم گسیخته و حاج و واج خود را نجات دهند منطقه را به توپ و خمپاره بستند. تانک و نفربرهایشان مرتب شلیک میکردند اما جاده همزمان برایشان قتلگاه شده بود. آن سال ها نیروهای بسیج و پاسداران مکتبی را به جنگ کفار در کردستان فرستاده و به آنها وعده بهشت داده بودند. در اوائل درگیری بدون ترس و وا همه جلو پیشروی

میکردند، توقع نداشتند ما بتوانیم آنها را شکست بدهیم. شاید فرماندهانشان تبلیغ کرده بودند و بقول آنها ضدانقلاب ضعیف بود و توان حمله و مقابله نداشت اما بعد از یک ساعت درگیری و بالا رفتن آمار کشته هایشان محتاط شدند اینجا دیگر نیروی کمونیستها بود که برتری داشت و حمله میکرد. با موقعیت خوب استراتژیک و توان بالای نظامی رفقای

پیشمرگ، ما شاهد بودیم که مدام به تعداد کشته ها و زخمیهای دشمن افزوده میشود. فرماندهی نیروهای رژیم، یکبار دیگر تلاش کرد که برای نجات نیروهایشان، فقط از تانک و نفربرهای زره پوش استفاده کند تا شاید بتواند باقیمانده نیروهایشان را نجات دهند بهمین دلیل محل استقرار ما را با توپ و خمپاره و همه امکانات به زیر آتش کشیدند.

متأسفانه در نزدیکی ظهر رفیق جسور و فداکار امین ده ره وه زانی جانباز. جنازه وی را رفیق جانبازانه جمال آمانه به کول گرفت و به جای امنی منتقل کرد. مردم فداکار و زحمتکش روستاهای دوپلوره و وشکه لان به کمک ما آمده و جسد امین را منتقل و آنجا به خاک سپردند.

رفیق عبه دارابی وقتی صدای تیراندازی را شنیده بود، همراه با کاک محمد باب مشهور به لاله حمه وله ژیر و یک نفر از اهالی دوپلوره به طرف ما حرکت کرده بودند، تا اگر نیازی به کمک بود ما را کمک کنند، در آن فاصله چند یادداشت بین من و رفیق دارابی با کمک مردم رد و بدل شد. او میخواست به ما ملحق شود که با مخالفت جدی من روبرو شد و مانع از این کار شدم.

جنگ تا عصر بشدت از هر طرف ادامه داشت، چند خودرو مزدوران در هم شکسته و به دره پرتاب شد. جنازه های زیادی از مزدوران در محل درگیری به زمین افتاده بود. رژیم با استفاده از تانک و زره پوش توانست تعدادی از جنازه ها را جمعآوری کند. نفراتی که برای جمعآوری اجساد میآمدند در کنار تانک و نفربرها حرکت میکردند طوری که در

تیررس ما قرار نگیرند. در آخرین لحظات دو نفربر آنها که کالیبر ۵۰ بر آنها سوار بود به محل آمد اما نیروهای رژیم جرات نداشتند سر از نفربر بیرون بیاورند. ما بقدری از نزدیک بر آنها مسلط بودیم که به محض اینکه دستشان را از برجک نفربر بیرون میآوردند تا با تیربار مستقر بروی نفربر ما تیراندازی کنند و دیگر مزدوران زیر آتش آنها

جنازه ها را جمع کنند ما آماده بودیم و آنها را از برجک نفربر هدف قرار میدادیم. چند دقیقه ای بدون اینکه بتوانند کاری انجام دهند همانجا ماندند. نیروی ما ار پی جی و اسلحه سنگین همراه نداشت که بتوانیم آنها را سخت تر مورد حمله قرار دهیم. دو رفیق جسور و فداکار ما که یکی از آنها محمود دهقانی بود پیشنهاد کردند، ما میرویم سر جاده و نارنجک

را به درون نفربرها میاندازیم من هم موافقت کردم. من و جمال و نصرالله دیواندره تا رسیدن آنها بر روی جاده از آنها در مقابل آتش دشمن حفاظت کردیم. رفقا پایین رفتند و ما هم از بالا با تیراندازی نمیگذاشتیم خدمه نفربرها از برجک نفربرها سر بیرون بیاورند تا رفقا راحت خود را به کنار نفربرها رسانده و نارنجکها را به داخل نفربرها انداختند.

سر نشینان نفربرها و قتیکه متوجه پرتاب نارنجک ها شدند با سرعت به عقب فرار کردند. در آن لحظه رفقای تووه

سوران که ستون از آنجا هم عقب نشسته بود و بطرف کمینگاه ما فرار میکردند، آنها را تعقیب کرده و وقتی متوجه شده بودند دو نفر بر روی جاده و نزدیک نفرها هستند تصور کرده بودند آنها نیروی دشمن هستند و به رفقا محمود و آن رفیق دیگر تیراندازی کرده و متأسفانه آن رفیق از ناحیه ران مورد اصابت گلوله رفقای خودمان قرار گرفت و استخوان رانش آسیب دید. باز هم رفیق فداکار ما جانباخته جمال آلمانه وی را کول گرفت و از تیررس دشمن دور کرد که بعداً او را هم منتقل کردیم.

بعد از مدتی که نفربرها و تانک‌ها و همه نیروهای سرکوبگران بطرف روستای چناره که مقر فرماندهی شان بود عقب نشستند واحد ما و رفقای تووه سوران که رفقا عطا رستمی و محمد احمدی مشهور به حمه عاسه فرماندهی آنها را بعهده داشتند بهم ملحق شدیم. در طی آن درگیری غیر از خوروهای سوخته و منهدم شده، دو دستگاه ماشین سیمرخ که بر روی هر دوی آنها اسلحه کالیبر ۵۰ سوار بود و دهها قبضه اسلحه سبک و صندوق های مملو از مهمات بدست ما افتاد. تعداد زیادی جنازه مزدوران هنوز در میدان جنگ بجا مانده و رژیم مردم روستاهای اطراف را وادار کرده بود که جنازه‌ها را جمعآوری و به روستای چناره ببرند. واحد ما که حدوداً هفتاد و دو ساعت بیوقفه درگیر جنگ بودیم همانشب به روستای قمچیان بازگشته و استراحت کردیم. صبح زود از تووه سوران بما خبر دادند که نیروهای سرکوبگر باز هم حمله کرده و رفقای ما باز هم آنها را با شکست داده و آنها را وادار به عقب نشینی بطرف چناره کرده بودند. اما متأسفانه در آن حمله رفیق آگاه و کمونیست فداکار، رحیم شیرزاد مشهور به "رحیم کیکنی" مورد اصابت گلوله قرار گرفت و جانباخت. همچنین در مجموعه این درگیریها همانطوریکه اشاره کردم رفقا امین ده ره و ه زان و رحیم شیرزاد جانباختند. دو رفیق دیگر زخمی شدند. رفیق نصرالله از گردان دیواندره یکی از آن رفقا بود وی بعدها سلامتی خود را باز یافت و متأسفانه باز هم در منطقه مریوان در حین انجام یک عملیات کمین گذاری همراه جمال آلمانه و محمود دهقانی و یک رفیق دیگر جانباخت. رشته عملیات دکل و تووه سوران و سه روز و شب جنگ بیوقفه، بازتاب بسیار گسترده ای در منطقه داشت. کومله در این رابطه دو خبرنامه ویژه منتشر کرد. رفیق مصلح شیخ "ریبوار" شاعر کمونیست و انقلابی بمناسبت تصرف دکل شعری سرود که اینجا میگذارم.

در رابطه با موفقیت هیز کاک فواد در آن عملیات که واحدی از رفقای دیواندره هم در آن شرکت داشتند، کمیته ناحیه مریوان اقدام به برگزاری مراسمی در روستای گوگجه کرد. برای این مراسم اهالی روستاهای اطراف دعوت شده بودند. در این مراسم همه غنائم جنگی آن رشته عملیات موفقیت آمیز از جمله یک قبضه دوشکای ضد هوایی، دو قبضه کالیبر ۵۰، دهها قبضه اسلحه سبک، دو دستگاه ماشین سیمرخ، و مهمات و تدارکات زیادی با حضور اسرا بنمایش گذاشته شد و از من خواسته شد بعنوان فرمانده هیز کاک فواد سخنرانی کنم، ما تا آنزمان مسئولیت ها را اعلام نمیکردیم اگر کسی مراجعه میکرد و میپرسید مسئول شما کیست؟ جواب این بود که مسئول نداریم کارت را بگو اما آنروز رفیق عبه دارابی که مسول کمیته ناحیه مریوان بود در ابتدا سخنانی ایراد کرد و بعد از رفیق دارابی من هم بعنوان فرمانده هیز کاک فواد سخنرانی کردم و از مردم بخاطر حضورشان در مراسم و حمایت همیشگیشان از نیروی پیشمرگ تشکر کردم. همچنین به اسرا قول دادم که طی یکی دو روز آینده آزاد خواهند شد و به میان خانواده هایشان باز خواهند گشت، برایشان برگه از اادی سه ماه بعد را هم نوشتیم و همانروز آزادشان کردیم. نبردهای تووه سوران آنجا پایان نیافت. طی دو سال رژیم هفت بار به ما حمله کرد، متأسفانه بار آخر ما ضربه سنگینی متحمل شدیم و رفیق رهبر و کمونیست انقلابی و عضو کمیته ناحیه مریوان رفیق عطا رستمی عزیز به همراه هفت تن از عزیزان دیگر را از دست دادیم.



در مجموعه این نبردهای حماسی و قهرمانانه و سرشار از فداکاری تعداد زیادی از پیشمرگان انقلابی و جسور کومله شرکت فعالانه داشتند. آن دستاوردها و شکست نیروهای سرکوبگر حاصل فداکاری و از خود گذشتگی رفقای پیشمرگ کومله بود که متأسفانه تعداد زیادی از آن انسانهای نازنین اکنون در میان ما نیستند و در مناطق و مقاطع مختلف در کردستان در راه آرمانهای والای انسانیشان جانباختند. از جمله رفقا رحیم شیرزاد، احمد تاریک، عبه خندان، جمال آلمانه، محمد آلمانه، امین ده ره و زان، عطا رستمی، لطیف نیک پی، محمد احمدی، هوشنگ مجاوری، عثمان حقیقت، احمد امیری، محمد غریب و سنه، محمود دهقانی، نصرالله دیواندره، جلال وله ژيرو حسن منوچهری.

یاد عزیز این رفقا، که در مبارزه برای آزادی و برابری و سوسیالیسم جان خود را از دست دادند همواره گرامی است.

رفقای دیگری که در قید حیات هستند و در عملیات شرکت داشتند از جمله رفقا محمد نوری، رفیق ده ری، حسین کیکنی، ناصر رستمی، عبه شیخ عزیز، جمال پیرخضران و نبی مردانی(مولینان) و بسیاری دیگر....

هنگامیکه داستان این رشته عملیات را مینوشتم تمام صحنه های میدان نبرد، فداکاریها، و چهره همه رفقای کمونیست که در آن سالها، در کنار هم برای رهایی انسان از هر نوع ستمی و استثمار مبارز کردیم برایم زنده شد همچون صحنه زنده یک فیلم حماسی در مقابل چشمانم رژه رفت. دلم سخت برای فعالیتهای جسورانه و کمونیستی آندوره و همه رفقای نازنینم چه آنهایی که جانباختند و چه آنهایی که خوشبختانه در قید حیات هستند تنگ شده است.

صالح سرداری  
چهارم نوامبر ۲۰۲۱ (ابان ۱۴۰۰)

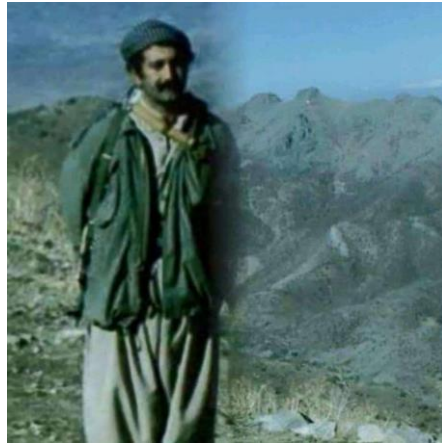


### دوشکا

پیشکشه به گوردانی کاک فوناد

گهشن، گهشن، دانه-دانه و پؤل-پؤل ئهستیره  
به ناسمانی زولالهوه، بیانژمیره  
وینهی یادی شههیدهکان دهرهوشینهوه  
ورهی بهرزی پیشمهگرگی پی دهگهشینهوه  
تاسه-باره، مانگه شوی به پایز تهزیو  
بؤ دیداری مهربوانی هرگیز نهبهزیو  
تاسه-باره نازانی بؤ ههوری حهریری  
نایهلی ئهوه دهشته شین بی به تیشکی شیریری  
تا دهبینی، باسک و شان و شاخی "بیسهران"  
راز اوویه، لئی دامهرزاون پیشمهگرگهکان  
بی ئهسپایی، بهبی تهقه، بن بهرد-به بن بهرد  
تاریکایی ههورهشارهوه شوه قه لای مهرد  
ئهمجاره مانگ، گهرچی سهرما تیشکی تهزینی  
بهو هیوایه که پیشمهگرگه دوژمن بهزینی،  
تیشکی لهژیر ههوری رهشا دهشاریتهوه  
تا دوشکهچی دوژمن، کوژیابی دابیتهوه  
دوشکا" وینهی بالندهیهکی بالبهست کراو  
زملیلی دهستی دوژمنه، سهر شورو داماو،

چاوی ترسی بریومته ئاسوگهی خهتەر  
پیشمه‌رگه وریا دپته‌پیش، دوژمن بیخه‌بهر!  
بست به بست و ههنگاو ههنگاو، گهمارویان دا؛  
قه‌لای دوژمن کهوته ژیر چنگ لاوانی وریا



بروسکه بوو، ناکاو، نرکه‌ی دهنگی دلیران  
چه‌قلی دز هه‌لده‌له‌رزین له ترسی شیران  
وهک چۆن بیچوه ده‌عبایه‌ک له هیلان دهر‌دینن،  
دهریان هینان، بی ئه‌وه‌ی هه‌تتا بجر وینن  
دوشکا کهو بوو، کهوته چنگی هه‌لوی پیشمه‌رگه  
پیشمه‌رگه کیو بوو هه‌ره‌س بوو چی ده‌یگرت به‌رگه  
دایان ته‌کاند هه‌ر چی تیا بوو؛ چه‌ک و جل و به‌رگ!  
شیری ژیان، چنگی خسته دل و جه‌رگی مه‌رگ  
سا بروانه، شه‌وقی شادی چۆن ده‌شتی پرکرد  
شه‌پۆلی وه‌ک سنیلو هه‌ستاو هه‌موو خه‌می برد  
زریوه‌ی گه‌شی ئه‌ستیره‌ پرپوون له شادی  
سه‌مای هه‌ورو تریفه‌ی مانگ، جه‌ژنی نازادی!  
دوشکا ئیستا چووته سه‌ر شانی شاخیکی به‌رز  
نایه‌لی دوژمن بیزوی له ئاسمان و ئه‌رز  
که‌ویکی گه‌روو-پاراوه، کاتی ده‌خویننی  
تیری ته‌رزه‌ی مه‌رگ، بو دوژمن ده‌باریننی!  
مصلح/رییوار